پیشخوان

به بهانه انتشار اثر تاریخی- پژوهشی «خودبزرگ‌بینی صوفیانه»

پاسخی به قطب درا ویش گنابادی

■ ناصر علی‌نژاد

مدت مدیدی بود که هرازگاهی سایت‌های مختلف اظهارنظری برخلاف مبانی دین مبین اسلام از نورعلی تابنده مدعی ریاست فرقه گنابادی را اطلاع‌رسانی می‌کردند و شنیده می‌شد عزیزالوجودی از دیار حبیب پاسخی به آن بافته‌های صوفیانه- که اگر ملحدانه نبود ضلالت‌آور بود- می‌دهد.

در نخستین روزهای نمایشگاه بین‌المللی کتاب سال ۱۳۹۴ که مطابق همیشه در تهران از غرفه پرکار «نشر راه نیکان» دیدن می‌کردم شنیدم مراجعه‌کننده‌ای پرسید چرا جوابی به اظهارات نورعلی تابنده در جمع بانوان نداده‌اید؟! مسئول غرفه که فردی مطلع و آگاه بود جویای مطلب شد که او در جواب گفت رئیس فرقه گنابادی مدعی است: «با تشرف به من شرف پیدا می‌کنید و زمانی که با من بیعت کردید گناهانتان به گردن من است و در بیت شخصی که بیعت می‌گیرد از طرف خدا مشخص شده [است] و اگر برای تشرف شوهرتان یا پدرتان هم راضی نبود که شما مشرف شوید نیازی به اجازه ندارید، چون تشرف شخصی است و به دیگری ربط ندارد حتی پسر بدون اجازه پدر می‌تواند مشرف شود، چون زمانی که پدر فرزند را به دنیا آورد مگر از او اجازه گرفت؟»

حس کنجکاوی مرا برانگیخت تا مطلب فوق را در سایت‌ها به دست آوردم، پس از اندک جست‌وجویی آن را در پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب با جوابی قاطع یافتم. مسئولیت شیعه بودنم مرا برانگیخت در کنار جوابی که در رساله دیگر به دریافت جاهلانه نورعلی تابنده از زندگی فاطمه(س) و علی(ع) داشته و با جملات و اصطلاحاتی دور از شأن علی(ع) و فاطمه(س) را به زبان آورده، در رساله‌ای به نام «فاطمه معمای ذهن بشر» داده‌ام تا جواب این اظهارات صوفیانه را که هم خلق را در ارتکاب به گناه بی‌پروا

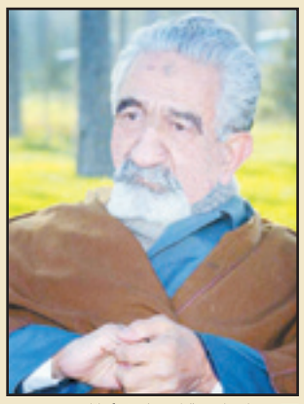

نورعلی تابنده قطب درا ویش گنابادی

می‌کند و هم موجب هرج‌ومرج در کانون خانواده‌ها می‌شود دفتری سازم تا آنان که با سایت‌ها غریبه‌اند بخوانند و خادم به دین و امت محمدی را از خائن باز شناسند. شاید آنهایی که کاملاً شست‌وشوی مغزی نشده‌اند، به انحراف کامل کشیده نشده‌اند بخوانند و بدانند در مجلس صوفیان خبری از دین و دینداری نیست که نیست.

چون بنای تدوین رساله‌ای که در معرفی آن سخن می‌رود، بر بیان اسلامی نبودن دعاوی‌ای است که نورعلی تابنده به زبان آورده است، باید با توجه به همان ادعاها جواب داده شود که مرسوم مدعیان مسندنشین فرقه‌های صوفیه است. همان بلند پروازی‌های عاری از حقیقتی که اسلامیت تصوف را زیر سؤال می‌برد که در ارتباط با رئیس گروهک گنابادی به صورت زیر باید با اسلام تطبیق داده شود:

الف: «با تشرف به من شرف پیدا می‌کنید.»

ب: «در زمانی که با من بیعت کردید گناهانتان به گردن من است.»

ج: «اگر برای تشرف، شوهرتان یا پدرتان هم راضی نبود که مشرف شوید نیازی به اجازه ندارید.»

که اگر توفیق رفاقت کند به آنها می‌پردازیم ولی طرح دو موضوع قبل از هر گونه رد و اثبات سه موردی که باید گفته شود مغایر با اسلام است لازم و ضروری است:

اول: شناخت استاد در صعود الی‌الله که در فرهنگ تصوف فرقه‌ای از او با نام «پیر»، «مرشد»، «قطب»، «شیخ» و «خضر» یاد شده است.

دوم: حدود اختیارات او در راهنمایی سالک طریق عبودیت.

سوم: بررسی اصالت فرقه گنابادی با ضوابطی که در تصوف شرط است که اگر در مورد هر فرقه از فرق صوفیه نادیده گرفته شود و اصالت‌شناسی نشود آن فرقه همانطور که از نظر اسلامی بدعت است در تصوف هم فرقه‌ای بی‌اصالت است که هزار البته هم باید بدون تعصب و دور از هر عناد با استناد به مستندات مورد قبول صوفی و غیرصوفی بازگو گردد تا «سیه‌روی شود هر که درش غش باشد.»

امید آنکه علاقه‌مندان شناخت عرفان ناب اسلامی را مفید و در طریق شناخت این فرقه ضاله مفید و مؤثر افتد.

امیر ادهم

«ناگفته‌ها و خاطره‌هایی از منش اجتماعی و سیاسی امام خمینی» در گفت‌وشنود با مرحوم آیت‌الله محمدرضا توسلی محلاتی

کودتا نمی‌تواند نظام را ساقط کند، اما خلاف من و شما می‌تواند!

■ محمدرضا کائینی

راقم این سطور برای فعالیت‌های پژوهشی و مطبوعاتی خود در ساحت تاریخ انقلاب، بارها با مرحوم آیت‌الله محمدرضا توسلی به گفت‌وگو نشسته است و علاوه بر آن از کنش و واکنش‌های فردی و اجتماعی او نیز خاطرات فراوانی دارد. بازنویسی خاطرات را به زمانی دیگر وامی‌نهم، اما به مناسبت دهمین سالگرد رحلت آن مرحوم، یکی از گفت‌وشنودهای خود با وی را که به بازگویی برخی یادمان‌های ایشان از سیره امام خمینی اختصاص دارد، به شما تقدیم می‌دارم. امید آنکه مفید افتد.

■■■

■ **آغاز آشنایی با امام**

فصل آغازین خاطره‌گویی مرحوم آیت‌الله محمدرضا توسلی دراین گفت‌وشنود، به نحوه آشنایی وی با رهبر کبیر انقلاب اختصاص دارد. راوی تصریح می‌کند که برای آغازین بار، امام را در شهر محلات و در دوران نوجوانی شناخته و از او رفتارهایی جذاب و متفاوت دیده است:

«من در سال ۱۳۰۹ در محلات به دنیا آمدم و از کودکی در مجالس مذهبی شرکت می‌کردم. حضرت امام(ره) تابستان‌ها به محلات می‌آمدند. در یکی از این سفرها که مصادف با ماه رمضان بود، ایشان در مسجد شهر برای مردم درس اخلاق می‌گفتند. من در این جلسات شرکت می‌کردم و شیفته سجایای اخلاقی ایشان شدم. حضرت امام(ره) در یکی از این سفرها در نزدیکی خانه ما منزلی اجاره کرده بودند. این خانه قناتی داشت که مردم از آنجا آب برمی‌داشتند. وقتی امام آنجا را اجاره کردند، مردم خجالت می‌کشیدند وارد خانه شوند. امام موقعی که متوجه این قضیه شدند، فرمودند روزی یک ساعت به غروب، در خانه را باز کنید و در اطراف هم کسی نباشد تا مردم بتوانند راحت بیایند و آب بردارند... یک بار هم در ماه رمضان در مسجد بسیار متروک و دورافتاده‌ای که بیشتر از یک اتاق گِلی نداشت، به اقامه نماز جماعت پرداختند. عده‌ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند در مسجد جامع شهر اقامه نماز کنند، ولی ایشان نپذیرفتند و فرمودند در مسجد جامع کسی هست که اقامه نماز جماعت کند، ولی در این مسجد کسی نیست و باید اینجا را احیا کرد.»

■ **تدریس حضرت امام(ره)**

راوی سال‌ها بعد برای تحصیل علوم دینی، به قم مهاجرت می‌کند و امام خمینی را در مکانت یک مدرس می‌بیند. او علاوه بر کمالات علمی، نظم را در روش تدریس امام برجسته می‌کند و می‌گوید:

«نظم مهم‌ترین رکن تدریس و زندگی امام بود. ایشان دقیقاً سر ساعت برای تدریس می‌آمدند و از طلاب هم همین توقع را داشتند. دیگر اینکه ایشان به تحقیق و تتبع اهمیت زیادی می‌دادند و قبل از مراجعه به گفتار فقها می‌فرمودند اول خودمان ببینیم از ادله چه می‌فهمیم...سپس به بررسی آرای دیگران می‌پرداختند. امام پیوسته طلاب را به تحقیق و اظهارنظر تشویق می‌کردند و اگر در سر درس، کسی اشکالی را مطرح نمی‌کرد، می‌فرمودند مگر اینجا مجلس ختم است که ساکت نشسته‌اید؟ نحوه تدریس ایشان مجتهدپرور بود. ایشان طوری تدریس می‌کردند که انسان احساس می‌کرد به مرور مجتهد و صاحبنظر شده است.»

■ **بر آستان اخلاق وسلوک عملی**

منش اخلاقی امام، برای بسیاری از یاران و معاشران او جذاب و حتی کم مانند بوده است. بازکاوی این ساحت از زندگی رهبر کبیر انقلاب می‌تواند برای بسیاری- به ویژه نسل جوان که دوران او را درک نکرده و در این باره دچار بحران است- آگاهی بخش و درس‌آموز باشد. فصلی از گفته‌های مرحوم توسلی دراین گفت‌وشنود، بدین موضوع معطوف است:

«من ۴۰ سال، یعنی از زمان طلبگی تا زمان رحلت امام، در خدمت ایشان بودم و به چشم خود شاهد بودم که امام رها از قیود مادی بودند. به همین دلیل هم درس اخلاق ایشان بسیار تأثیرگذار بود. تهجد امام ۶۰ سال تمام طول کشید و تا آخرین لحظه حیات ترک نشد. نمازشان همیشه اول وقت بود و پیوسته دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و در این فاصله، قرآن می‌خواندند. هنگام راه رفتن ذکر می‌گفتند و نیم ساعت راه رفتنشان را با ذکر تنظیم می‌کردند نه با ساعت. امام می‌فرمودند که استادشان مرحوم شاه آبادی، خواندن سوره حشر، مخصوصاً آیات آخر را بسیار سفارش کرده بودند و امام هم همین سفارش را به مرحوم حاج احمدآقا می‌کردند. امام به هیچ وجه اهل تظاهر نبودند و در مقابل مردم، ذکر نمی‌گفتند. یکی از مصادیق ملکات اخلاقی حضرت امام، این بود که مسند گریز بودند. امام پس از فوت آیت‌الله بروجردی حتی در تشییع جنازه ایشان هم شرکت نکردند تا کوچک‌ترین شائبه‌ای در مورد اینکه ایشان به دنبال مرجعیت هستند، به ذهن کسی خطور نکند. هنگامی که بعضی از دوستان به این نتیجه رسیدند که ایشان لایق مقام مرجعیت هستند و رساله‌شان را چاپ کردیم، از طریق آقای اشراقی، داماد امام، برایشان پیغام فرستادیم که ما رساله را چاپ کردیم، ولی ۲هزار و پانصد تومان کم آوردیم و از شما می‌خواهیم قرض رساله خود را ادا کنید! امام پیام دادند مگر من گفتم رساله مرا چاپ کنید؟ هر کسی رساله را چاپ کرده، خودش هم پولش را بدهد! هرگز پیش نیامد که حتی یک رساله مجانی امام به کسی داده شود. امام به هیچ وجه به اینکه کتابی مجانی بین افراد تقسیم شود و مخصوصاً رساله، راضی نبودند و کمترین تحمیلی را به هیچ کس تحمل نمی‌کردند.»

■ **بر محمل ساده‌زیستی**

آنچه هم اینک درباره آن سخن می‌رود، موضوعی است که در ذیل پرسش قبل از راوی جای می‌گیرد که شما در میان خصال اخلاقی امام، زهد ایشان را چگونه دیدید و از آن در مدت مراودت با ایشان چه خاطراتی دارید؟

«امام نه تنها در زندگی شخصی خود بسیار ساده‌زیست، منظم و پاکیزه بودند، بلکه نسبت به تمام اموری که به ایشان مربوط می‌شد، دقت تام داشتند. از جمله حسینیه جماران بود که به شخص ایشان زیاد ارتباط نداشت و هر نوع تغییری در آن، نهایت به نام امام حسین(ع) تمام می‌شد. امام نگذاشتند در آن تغییری که نشانه تجمل و زیبایی باشد داده شود. حتی آقای جمارانی می‌خواست آنجا را سفیدکاری کند، امام گفتند اگر می‌خواهید اینجا بمانم، تزئینات نکنید. یک بار هم امام متوجه شدند که آنجا می‌خواهند کاشیکاری کنند، عصبانی شدند و فرمودند من از اینجا می‌روم! امام از اسراف به شدت بیزار بودند. یادم هست از همان ایام آغاز مبارزه که در کنار ایشان بودم، وقتی هنگام روز یا زمانی که در حجره یا اتاق نبودیم، چراغ روشنی می‌ماند، تذکر می‌دادند. یک بار یکی از طلاب گفت می‌گویند در روشنی اسراف نیست! امام با لحنی جدی گفتند: «بی‌خود می‌گویند، اسراف همیشه مذموم است» امام به قدری به این نکات ظریف توجه داشتند که یک بار هنگامی که می‌خواستند به پشت بام منزلشان بروند و به احساسات مردم جواب بدهند، چشمشان به لامپی در حیاط افتاد که روشن بود. به کسی گفتند برو و بگو چراغ را خاموش کنند.»

■ **آغاز کار در دفتر امام**

گفت‌وشنودی که هم‌اکنون آن را مرور می‌کنید، از آن روی که ترتیب تاریخی را ملاک قرار داده است، در مرحله کنونی خویش، به نحوه آغاز فعالیت مرحوم آیت‌الله توسلی در دفتر امام خمینی می‌پردازد. وی ماجرا را بدین شکل روایت کرده است:

«در دهم اسفند ۵۷ هنگامی که امام وارد قم شدند، با جامعه مدرسین قم دیداری داشتند. در آن جلسه قرار شد من و آقای مولایی عهده‌دار این کار شویم. آقای مولایی دو جلسه‌ای آمد و بعد هم دیگر قبول نکرد و تولیت آستانه قم را به عهده گرفت. از آن هنگام من مسئول این کار شدم. در آن دوره محدودیتی نبود و ضدانقلاب هنوز آشکارا نقشه‌های شوم خود را اجرا نمی‌کرد. امام بالای بام خانه خودشان، بدون محافظ می‌رفتند و گاهی هم از همان جا برای مردم صحبت می‌کردند. ملاقات‌های خصوصی هم که در اتاق خودشان انجام می‌شد. آن روزها هر روز چهار، پنج ملاقات خصوصی داشتیم. آخرین ملاقات عمومی امام قبل از آمدن به تهران، روزی بود که عده‌ای از اهالی آذربایجان شرقی آمدند و در همان مجلس، خبر آمد که جمعی از اعضای حزب جمهوری خلق مسلمان قصد دارند به منزل امام حمله کنند. موضوع را به امام اطلاع دادیم و ایشان گفتند بگذارید بیایند. آنها آمدند، ولی ظهر همان روز، مردم قم موضوع را فهمیدند و تظاهراتی را علیه آنها به راه انداختند. امام در آن روز بسیار متأثر شدند، زیرا این اولین ضربه از سوی خودی‌ها بود که بر پیکر انقلاب وارد آمد. کسالت قلبی امام هم از همین جا شروع شد.»

■ **رابطه قلبی امام و مردم**

راوی خاطرات از آن روی که در دفتر امام خمینی، مسئولیت ملاقات‌های ایشان را بر عهده داشته، شاهد صحنه‌هایی شگرف از ارتباط قلبی رهبر کبیر انقلاب با مردم بوده است. صحنه‌هایی که جلوه‌هایی از آن را در این بخش از گفت‌وگو روایت کرده است:

«امام علاقه عجیبی به مردم داشتند و از صمیم دل می‌گفتند که خدمتگزار مردم هستند و از اینکه مردم به خاطر آنها به رنج و زحمت بیفتند، به شدت ناراحت بودند. ایشان در زمستان‌ها می‌فرمودند ملاقات‌های عمومی را تعطیل کنید، مبادا مردم به خاطر ملاقات با من، هنگام عزیمت از شهرشان دچار حادثه شوند یا در سرمای زمستان صدمه بخورند. گاهی اوقات حتی هنگامی که بیمار بودند و ملاقات‌ها تعطیل می‌شد، صدای مردم را که می‌شنیدند، طاقت نمی‌آوردند و می‌گفتند: «بگذارید بیایند.» یک بار در ملاقاتی خصوصی، پیرمردی به امام گفت دو فرزندم شهید و مفقودالاثر هستند. اجازه بدهید خودم هم به جبهه بروم. امام به قدری تحت تأثیر قرار گرفتند که به یکی از نزدیکانشان گفتند می‌خواستم دست این پیرمرد را ببوسم!»

■ **انتقادپذیری امام**

فعالیت در کانونی که مرکز ثقل انقلاب بوده است، امکان رؤیت واکنش‌های امام به برخی انتقادات را نیز به راوی داده است. او در این باره رفتارهایی را از مخدوم خویش مشاهده می‌کند که جا دارد امروزه مسئولان کشور به ویژه دولتیان خود را با آن بسنجند:

«نامه‌هایی را که برای امام می‌آمد، دسته‌بندی می‌کردیم و امام می‌گفتند که هر یک را بر اساس موضوع به وزارتخانه و افراد مسئول آن ارجاع دهیم. نامه‌هایی هم که به خود ایشان مربوط می‌شد که خدمتشان می‌دادیم. یک روز امام به یکی از مسئولان کار گفتند این نامه‌هایی که برای من می‌آید که همه‌اش تعریف است. آخر مگر می‌شود که یک نامه فحش توی اینها نباشد؟ گفتند آقا! هست، ولی ما خجالت می‌کشیم برای شما بیاوریم. امام گفتند نه! آنها را بیاورید! گاهی هم از امام خواسته می‌شد، کسانی را که اسائه ادب می‌کردند، بازداشت کنند که ایشان می‌گفتند خیر! آنها به من فحش می‌دهند و من شکایتی ندارم، اینجور امور که اصول دین مردم نیست که تحقیق و تعقیب داشته باشد. از دیگر خصوصیات حضرت امام این بود که اخبار از کانال های مختلف به ایشان می‌رسید. از یک سو تمام رادیوهای خارجی را گوش می‌کردند، حتی آنهایی را که گوش کردنش را برای مردم جایز نمی‌دانستند. یادم هست یک بار که از رادیو بغداد حرف‌های شیخ علی تهرانی را شنیدند، گفتند من هر شب برای این شیخ علی دعا می‌کنم که از چنگال صدام و منافقین نجات پیدا کند. امام خبرنامه‌های داخلی نهادهای مختلف را هم می‌خواندند. گاهی مطالبی را یادداشت و پیگیری می‌کردند. روزنامه‌ها هم که در اختیارشان بود. از طریق مسئولان و معتمدین هم که دائماً در جریان امور بودند. در هر حال از کانال‌های مختلف، اخبار را دریافت می‌کردند که بسیاری از آنها در اختیار کسی نبود و شائبه رسیدن اخبار سانسور شده به دست امام، کاملاً مردود است.»

■ **تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خبری که به امام رسید**

آیت‌الله توسلی در بخش دیگری از این گفت‌وگو، از یکی دیگر از خصال شخصیتی امام گفته است: «پرهیز از شادی یا اندوه مفرط و حرکت بر مرز تعادل.» ایشان دراین مقوله، از تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خبری که به امام رسید نیز سخن می‌گوید:

«امام هیچ وقت نه از شنیدن خبر ناگوار بی‌تاب می‌شدند و نه از شنیدن خبر شادکننده‌ای بیش از حد، اظهار شادی می‌کردند. من فقط، یادم هست روزی که خبر فتح خرمشهر به امام رسید، بسیار متبسم و شاد بودند. هنگاهی هم که به‌ناچار قطعنامه را قبول و آن گفته تلخ را بیان کردند من جام زهر را نوشیدم، بسیار محزون بودند. در هر حال امام شعار جنگ جنگ تا پیروزی را مطرح کرده بودند، اما در آن اوضاع، احساس کردند نظام در خطر است. ایشان به قدری با مردم، یکرنگ بودند که می‌دانستند هر چه بگویند مردم بدون تردید خواهند پذیرفت و می‌دانند که امام، صلاح مردم و آیین و مملکت را می‌خواهند، اما در هر حال، پذیرش قطعنامه برایشان بسیار دشوار بود.»

■ **رویکرد امام به ایثارگران**

رابطه عاطفی رهبر کبیر انقلاب با ایثارگران انقلاب و خانواده‌های آنان از سرفصل‌های شاخص در خوانش منش اجتماعی ایشان است. امری که آیت‌الله توسلی درباره آن خاطراتی شنیدنی دارد:

«امام نسبت به شهدا و خانواده‌های آنها عنایت ویژه داشتند. در سال‌های آخر حیات، همه ملاقات‌ها را حذف کردند، چون توانایی جسمی ایشان تحلیل رفته و اطبا استراحت مطلق را به ایشان تجویز کرده بودند، اما ملاقات با خانواده شهدا را تا آخر عمر ادامه دادند. امام پیوسته به مسئولان می‌گفتند اینها بودند که ما را به اینجا رساندند. نگذارید مردم به انقلاب و نظام بی‌علاقه شوند. کودتا نمی‌تواند نظام را ساقط کند، اما خلاف من و شما می‌تواند! از خانواده‌های شهدا، جانبازان، معلولان و همسران شهید، اگر کسی قصد ازدواج مجدد داشت، امام خطبه عقد را برایشان می‌خواندند و به فرزندان شهدا عنایت بسیار ویژه‌ای داشتند. روزی عده‌ای سر سه راهی بیت امام آمدند و فریاد اماما! یک لحظه دیدار را سر دادند. اواخر جنگ بود. امام همیشه رأس ساعت ۹ صبح، به امور مختلف رسیدگی می‌کردند. آن روز با شنیدن صدای این جوان‌ها به دیدارشان رفتند. جوان‌های ۱۷- ۱۶ ساله بسیجی بودند که اشتیاق دیدار امام قبل از رفتن به جبهه، آنها را به آنجا کشانده بود. امام در آن جلسه گفتند وقتی شما را می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم و شرمنده می‌شوم. با این حرف چنان ولوله‌ای در آن جمع افتاد و به قدری آشفته شدند که ضجه می‌زدند و صدای ضجه آن جمعیت کثیر، حسینیه را می‌لرزاند. امام گفتند به حال شما غبطه می‌خورم. کاش جای شما بودم.»

■ **آخرین ملاقات**

واپسین پرسش از راوی در این گفت‌وشنود، مربوط به آخرین دیدار وی با رهبر کبیر انقلاب، رحلت آن بزرگ و رویدادهای معطوف بدان است. آیت‌الله توسلی در باره نحوه دریافت خبر وخامت حال امام و عزیمت به جماران پس از شرکت در شورای بازنگری قانون اساسی می‌گوید:

«صبح آن روز مسئولان نظام و اطبا در بیمارستان جمع شده بودند. من صبح رفتم و دیدم حال امام بهتر است و بعد هم به شورای بازنگری قانون اساسی رفتم. از شورا که برگشتم، حاج احمدآقا زنگ زدند که فلانی بیا. همراه آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی به بیمارستان رفتیم. امام حرف نمی‌زدند و فضا بسیار سنگین بود. اطبا همه تلاششان را کردند که حال امام بهتر شود. امام به حاج احمدآقا گفته بودند که فلانی در رادیو احکام می‌گوید و می‌خواهم دو سه نکته را به او گوشزد کنم. متأسفانه وقتی رسیدم که دیگر امام سخنی نگفتند. ساعت ۱۰ و ۲۰ دقیقه شب بود که قلب مهربان امام از حرکت ایستاد و صدای شیون و ضجه به آسمان رسید. مسئولان تراز اول اعلام کردند که همه آرام باشند، چون اعلام خبر در آن وقت شب صلاح نیست. حدود ساعت دو بعد از نیمه شب، جنازه امام را به خانه‌شان بردیم و این افتخار نصیب من شد که ایشان را غسل بدهم. سپس مشغول تکفین شدیم و برد یمانی‌ای را که آقای آشیخ حسن صانعی آورده بودند، روی آن پیچیدیم و قرآنی را روی سینه امام قرار دادیم. صبح به علت کثرت جمعیت تدفین امام انجام نشد و کفن از بین رفت و جنازه را به جماران برگرداندیم. در آنجا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بردی را که برای خود نگه داشته بودند، فرستادند، آن را روی همان کفن کشیدیم تا بعدازظهر که امکان دفن پیکر امام فراهم شد.»

یک روز امام به یکی از مسئولان کار گفتند: این نامه‌هایی که برای من می‌آید که همه‌اش تعریف است. آخر مگر می‌شود که یک نامه فحش توی اینها نباشد؟ گفتند: آقا! هست، ولی ما خجالت می‌کشیم برای شما بیاوریم. امام گفتند: نه! آنها را بیاورید! گاهی هم از امام خواسته می‌شد، کسانی را که اسائه ادب می‌کردند، بازداشت کنند که ایشان می‌گفتند: خیر! آنها به من فحش می‌دهند و من شکایتی ندارم!

امام در زمستان‌ها می‌فرمودند: ملاقات‌های عمومی را تعطیل کنید، مبادا مردم به خاطر ملاقات با من، هنگام عزیمت از شهرشان دچار حادثه شوند یا در سرمای زمستان صدمه بخورند. گاهی اوقات حتی هنگامی که بیمار بودند و ملاقات‌ها تعطیل می‌شد، صدای مردم را که می‌شنیدند، طاقت نمی‌آوردند و می‌گفتند: «بگذارید بیایند.»